**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 035– 06 /09/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## رجوع قید «فناء محاط» در روایت مسعده به «لا یفسد»

درباره روایت مسعده بن زیاد نکته ای غیر از نکاتی که ذکر شد، وجود دارد که نیاز داشت پیش از آنها ذکر شود.

آقای قمی در منهاج الصالحین روایت مسعده را به گونه ای دیگر معنا کرده که این معنا در کل بحث تأثیر دارد:

وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا هو لهم (حولهم) حَلَالٌ. فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ. وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَد[[1]](#footnote-1)

آقای قمی «اذا کان علیها فناء محاط» را قید خصوص «یفسد» قرار داده و «لا یأکل الا من ضروره» را مطلق گرفته و از روایت استفاده کرده که اکل مشروط به ضرورت است.[[2]](#footnote-2) ایشان با این بیان، قصد دارد کلام آقای خویی که اکل مارّه را تنها در ضرورت جایز دانسته، اثبات کند.

در اینجا چند نکته باید مدّ نظر باشد.

### نکته اول: حکم قید متعقب لجمل کثیره

نکته اول اینکه به طور کلی، قید متعقّب لجمل کثیره ظهور در چه چیزی دارد؟

گویا ایشان ظهور قید را اختصاص به اخیر دانسته است. مبنای صحیح در این بحث آن است که رجوع قید به اخیر، قدر متیقن از قید است و در صورت نبود قرینه، رجوع قید به سایر فقرات محتمل است و احتمال قرینه متصل موجب اجمال است. با این فرض، «لا یأکل الا من ضروره» احتمال دارد به «اذا کان علیها فناء محاط» مقید شود اما این احتمال تقیّد و عدم استظهار، باعث می شود که دیگر نتوان از این جمله مفهوم گیری کرد و حکم به جواز اکل در صورت نبود فناء محاط کرد. پس در صورت اجمال، نحوه بحث تغییر می کند. در نتیجه این روایت دلیل بر جواز اکل از ثمره ای که لم یحط علیه الحائط نیست چنانچه کلام آقای قمی نیز اثبات نمی شود. تمام این مباحث در صورتی است که قرینه خاصی بر رجوع قید به اخیر یا به هر دو فقره وجود نداشته باشد.

### نکته دوم: عدم امکان رجوع «فناء محاط» به «لا یفسد»

آقای قمی حرمت افساد را طبق قاعده دانسته است. اگر حرمت طبق قاعده باشد که فی الجمله همینگونه است، «لا یفسد» نمی توان مقیّد به «فناء محاط» باشد زیرا نتیجه آن جواز افساد در صورت عدم فناء محاط است. پس «لا یفسد» نمی تواند مقیّد به «فناء محاط» شود و قید فناء محاط مختص به «لا یأکل الا من ضروره» است.

### نکته سوم: اطلاق روایات ناهی از افساد

همچنین در هیچ یک از روایاتی که از افساد نهی کرده، چنین قیدی وجود ندارد. مثلا در مرسله یونس وارد شده است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالْبُسْتَانِ وَ قَدْ حِيطَ عَلَيْهِ أَوْ لَمْ يُحَطْ عَلَيْهِ هَلْ يَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهِ وَ لَيْسَ يَحْمِلُهُ عَلَى الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ إِلَّا الشَّهْوَةُ وَ لَهُ مَا يُغْنِيهِ عَنِ الْأَكْلِ مِنْ ثَمَرِهِ وَ هَلْ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ مِنْ جُوعٍ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَأْكُلَ وَ لَا يَحْمِلُهُ وَ لَا يُفْسِدُهُ.[[3]](#footnote-3)

در این روایت از «حیط علیه او لم یحط علیه» سوال شده است و امام علیه السلام نیز به صورت مطلق، از افساد نهی کرده است.

در روایت ابی الربیع الشامی نیز به صورت مطلق وارد شده است: وَ لَا يُفْسِدُ وَ لَا يَحْمِلُ.[[4]](#footnote-4)

در روایات دیگر نیز افساد مقید به حائط شدن نشده است.

### نکته چهارم: رجوع قید «فناء محاط» به «لا یأکل» با توجه به فضای صدور روایت

نکته چهارم اینکه قیوداتی که در روایت مسعده وجود دارد، نسبت به فتاوای مطرح در زمان صدور ظهور پیدا می کند. فتوای مطرح در آن زمان مانند فتوای ابن عباس این بوده که وجود دیوار مانع جواز اکل می شود. پس روایت را باید ناظر به این فتاوا معنا کرد و «اذا کان علیها فناء محاط» قید «لا یأکل» است.

در نتیجه، «اذا کان علیها فناء محاط» قید «لا یأکل الا من ضروره» است و قید «لا یفسد» نیست.

احتمال دارد «لا یفسد» متمّم «الا من ضروره» باشد به این معنا که در ظرف ضرورت نیز افساد جایز نیست. امام علیه السلام چون اکل را در ظرف ضرورت تجویز کرده، بیان می کند: در ظرف ضرورت نیز تنها در حد ضرورت اکل جایز است و بیش از آن که موجب افساد است، جایز نیست. در نتیجه، تغییری در مباحث سابق ایجاد نمی شود و تصور نمی کردم کسی «اذا کان فناء محاط» را قید «لا یفسد» گرفته باشد و به همین دلیل، به مطلب در گذشته اشاره نشد.

# قیود مطرح در حق الماره

عبارت شرایع را طبق جواهر مرور می کنیم و قیود مطرح شده را طبق آن بحث می کنیم. بحث حق الماره نوعا در بیع الثمار مطرح شده است چنانچه در شرایع و کلام آقای خویی نیز در بیع الثمار مطرح شده است. این بحث در چاپ قدیمی جواهر ج 24 ص 127 و در چاپ جامعه مدرسین ج 25 ص 254 است:

الثامنة إذا مرّ الإنسان بشي‌ء من النخل أو شجر الفواكه أو الزرع اتفاقا‌ جاز أن يأكل من غير إفساد و لا يجوز أن يأخذ معه شيئا‌[[5]](#footnote-5)

## موضوع جواز اکل

در این عبارت شرایع، موضوع ثمره ای که می توان از آن استفاده کرد را نخل، شجر فواکه و زرع قرار داده است.

### موضوع اول: نخل

جواز اکل از نخل اتفاقی است.

### موضوع دوم: فواکه

درباره شجر فواکه کالاتفاق است که بحث خاصی در آن وجود ندارد. تنها در الحائریات شیخ طوسی عبارتی وارد شده که لحن آن جواز اکل در خصوص اکل است. این عبارت ابهام دارد که وضوح در منع ندارد.

مرحوم محقق در مختصر نافع[[6]](#footnote-6) به تبع کلام شیخ در حائریات،[[7]](#footnote-7) در جواز اکل در ثمره تردّد دارد و جواز اکل را اختصاص به نخل داده است. ایشان در نکت النهایه اختلاف نظر شیخ طوسی را نقل کرده که از آن فهمیده می شود منشأ تردد محقق، اختلاف فتوای شیخ طوسی است.[[8]](#footnote-8) اما این تردّد وجه ندارد و روایات عام است و وجهی برای اختصاص آن به خرما وجود ندارد. به خصوص با توجه به مرسله ابن ابی عمیر که ثمره آن در مقابل نخل ذکر شده است و قطعا اختصاص به نخل ندارد.

### موضوع سوم: خصوص سنبل

محقق حلی اکل از زرع را تجویز کرده است در حالی که در روایات ما تجویز اکل از زرع وجود ندارد. در مرسله ابن ابی عمیر «السنبل» تعبیر شده است که مختصّ به زرع های خوشه دار است در حالی که تمام زرع ها خوشه دار نیستند:

سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالنَّخْلِ وَ السُّنْبُلِ وَ الثَّمَرِ فَيَجُوزُ لَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهَا مِنْ غَيْرِ إِذْنِ صَاحِبِهَا مِنْ ضَرُورَةٍ أَوْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ قَالَ لَا بَأْسَ.[[9]](#footnote-9)

#### عدم تعارض مرسله ابن ابی عمیر و مروک بن عبید

ممکن است تصور شود این روایت در سنبل با مرسله مروک بن عبید معارض است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ الرَّجُلُ يَمُرُّ عَلَى قَرَاحِ الزَّرْعِ يَأْخُذُ مِنْهُ السُّنْبُلَةَ قَالَ لَا قُلْتُ أَيُّ شَيْ‏ءٍ السُّنْبُلَةُ قَالَ لَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ يَمُرُّ بِهِ يَأْخُذُ مِنْهُ سُنْبُلَةً كَانَ لَا يَبْقَى شَيْ‏ءٌ.[[10]](#footnote-10)

اما این دو روایت از چند جهت معارضه ندارند:

اولا: روایت مروک بن عبید مرسله است و مانند ابن ابی عمیر نیست که مرسلات او را حجت بدانیم.

ثانیا: موضوع این دو روایت متفاوت است. موضوع روایت ابن ابی عمیر جواز اکل است که و لو به قرینه سایر روایات، اکل من غیر حمل است در حالی که فرد ظاهر یا منحصر «یأخذ منه سنبله» در مرسله مروک بن عبید، حمل است. پس یا ظهور بدوی موضوع دو روایت متفاوت است که اکل فی الحال موضوع مرسله ابن ابی عمیر است و اکل بعد الاخذ و الحمل موضوع مرسله مروک بن عبید است یا اگر ظهور بدوی آنها این نباشد، حمل این دو روایت به این موضوع خاص به قرینه سایر روایات، حمل ساده ای است.

در نتیجه، مانعی ندارد سنبل بدون حمل خورده شود.

#### اختصاص جواز خوردن به خوردن به صورت خام

البته در منهاج الصالحین مرحوم سید محمد سعید حکیم آمده است که اکل از میوه ای که خام خورده می شود، اشکالی ندارد ولی اکل میوه ای که برای اکل نیازمند طبخ است، جایز نیست. چنانچه اکل بعد از طبخ جایز نیست چه میوه ای مانند سیب باشد که متعارفا پخته نمی شود یا میوه ای باشد که متعارفا پخته می شود:

(مسألة 27): لا يجوز الأكل مما لا يتعارف أكله إلّا بعد الطبخ، كما لا يجوز أخذه و الانتظار به حتى يطبخ ثم يؤكل. نعم لا بأس بأكل ما يحتاج إلى إزالة قشرة.[[11]](#footnote-11)

به نظر می رسد روایات مجوّز اکل، نسبت به قید دوم که صبر کند و بعد از طبخ بخورد، ظهوری ندارد و نمی توان جواز اکل را اثبات کرد. اما شمول روایات نسبت به قید اول بعید نیست به این صورت که هر چند متعارف در خوردن میوه ای، اکل بعد از طبخ باشد اما اگر مارّ بدون طبخ و به صورت خام، میوه را خورد، این اکل جایز است.

به نظر می رسد، اکل خرما و ثمره و سنبل که در روایات وارد شده، به صورت خام جایز است و لو در سنبل اکل خام متعارف نباشد. البته اکل خام سنبل صورت بسیار خاصی است چنانچه کسی هوس کند، جو را خام بخورد.[[12]](#footnote-12) بنده شنیدم برخی با دست سنبل را گرم می کردند و می خوردند. مثال هایی که برای سنبل در کتب لغت مطرح شده، گندم، جو و به نظرم ذرّت است. در نتیجه، اطلاق روایات اکل خام سنبل را نیز شامل است هر چند خوردن خام آن متعارف نباشد.

سوال: خوردن برخی از سنبل ها مانند ذرت به صورت خام متعارف است. آیا نمی توان گفت: سنبل انصراف به مواردی دارد که اکل خام آنها نیز متعارف است و شامل مواردی که اکل خام آنها متعارف نیست، نمی شود؟

پاسخ: اختصاص سنبل به مواردی مثل ذرّت که اکل خام آن متعارف است و خروج گندم و جو از آن نیز صحیح نیست زیرا فرد ظاهر آن گندم و جوست و نمی توان فرد ظاهر را از سنبل خارج کرد. به خصوص آنکه سوال از قضایایی است که برای افراد اتفاق می افتاده و مرور به گندم و جو در فضای جامعه اسلامی در آن زمان بسیار متعارف تر از مرور به ذرّت است. هر چند کلام امام علیه السلام قضیه خارجی نیست و اختصاص به سنبل های موجود در آن زمان ندارد، اما منشأ سوال واقعیت خارجی اتفاق افتاده است و نمی توان افراد خارجی که منشأ سوال شده را از تحت دلیل خارج کرد. پس بحث این نیست که سنبل اختصاص به گندم و جو دارد بلکه بحث این است که سنبل اطلاق دارد و شامل گندم و جو نیز می شود و نمی توان آنها را از تحت دلیل خارج کرد. در نتیجه، اکل از گندم و جو به صورت خام جایز است هر چند اکل خام آنها متعارف نیز نباشد.

با توجه به این نکته، تعلیل موجود ذیل مرسله مروک بن عبید (کان لا یبقی شیء) مشکلی ایجاد نمی کند زیرا سنبل متعارفا به صورت خام خورده نمی شود و به همین دلیل تجویز اکل خام سنبل، موجب باقی نماندن چیزی از آن نمی شود. چنانچه در مرسله مروک بن عبید، اکل بعد از حمل منع شده و در این صورت است که متعارفا سنبل حمل می شود و باعث می شود چیزی باقی نماند.

#### بررسی دلالت روایت علی بن یقطین بر جواز اکل زرع به صورت مطلق

در شرایع زرع به صورت کلی وارد شده است. درباره سنبل، مرسله ابن ابی عمیر وارد شده و با تمسک به آن، تجویز اکل خام سنبل ثابت می شود. اما درباره زرع به صورت کلی، تنها در روایت علی بن یقطین وارد شده است. این روایت را می توان به دو نحو معنا کرد:

اولین معنا را مرحوم نراقی فرمود. ایشان از روایت استفاده کرد که حمل در این روایت نهی شده و غیر از حمل یعنی اکل جایز است. مطابق این معنا، می توان با تمسک به روایت علی بن یقطین، اکل از زرع را تجویز کرد.

اما به نظر ما، روایت نسبت به اکل سکوت دارد و سوال درباره حمل است. پس این روایت نه از ادله مجوز اکل است و نه از ادله مانعه اکل است. در نتیجه، نمی توان با تمسک به این روایت جواز اکل زرع را اثبات کرد و دلیل دیگری نیز وجود ندارد که اکل زرع بما هو زرع را تجویز کرده باشد. تنها درباره سنبل، اکل فی الحال تجویز شده است.

مرحوم نراقی بیان کرد: اکل مطلق ثمر جایز است و به روایت علی بن یقطین تمسک کرده و بیان می کند: ثمر در این روایت اطلاق دارد و به حکم این روایت شامل مواردی مانند بطّیخ نیز می شود.[[13]](#footnote-13)

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الرَّجُلِ يَمُرُّ بِالثَّمَرَةِ مِنَ الزَّرْعِ وَ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ الشَّجَرِ وَ الْمَبَاطِخِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الثَّمَرِ ...[[14]](#footnote-14)

اگر مانند مرحوم نراقی، برای جواز اکل به روایت علی بن یقطین تمسک کنیم، کلام ایشان صحیح است اما طبق مبنای صحیح که روایت علی بن یقطین دالّ بر جواز اکل نیست و برای جواز اکل باید به سایر روایات تمسک کرد، نمی توان اطلاق ثمر را شامل زرع دانست حتی شمول ثمر نسبت به نخل نیز بعید است. چنانچه در مرسله ابن ابی عمیر نیز ثمره در کنار نخل و سنبل قرار داده شده است. بله در معنای اولیه لغت، ثمره به معنای محصول است اعم از آنکه از باغ باشد یا از کشتزار یا جالیزار. در روایت علی بن یقطین ثمره به معنای عام به کار رفته و دلیل نداریم در سایر روایات ثمره به معنای عام باشد. به خصوص در روایاتی که در آنها بستان به کار رفته که بستان به معنای باغ است و شامل کشتزار و جالیزار نمی شود. پس مراد از ثمره، میوه های درختی و باغی است و حتی شامل گردو و بادام نیز می شود و اکل در کنار باغ جایز است و حمل آن جایز نیست.

سوال: در روایت نوادر اشعری، ثمر به صورت مطلق به کار رفته است. مِنْ ثَمَرِ بُسْتَانٍ أَوْ أَرْضٍ‏[[15]](#footnote-15) آیا نمی توان با توجه به این استعمال عام، معنای ثمره را عام دانست؟

پاسخ: استعمال ثمره در معنای عام مورد پذیرش بود چنانچه گفته شد در روایت علی بن یقطین به معنای عام به کار رفته است. سخن این بود که اطلاق ثمر شامل زرع نمی شود و در این روایت، تصریح به ثمر الارض شده و با اطلاق، اراده زرع تفهیم نشده است. چنانچه یکی از معانی بار در فارسی میوه است ولی در معنای عام به زرع نیز بار گفته می شود.

ثمره سه استعمال دارد:

1. ثمره در مقابل نخل که مراد از آن خصوص میوه است و حتی شامل خرما نیز نمی شود. این استعمال، در روایات بستان مراد نیست زیرا قدر متیقن بستان نخل است زیرا میوه اصلی موجود در مدینه نخل بوده و ذیل برخی از روایات وارد شده که زمانی که نخل پیامبر ص می رسید، امر به تخریب دیوار می کرد. شاید جنبه غذائیت که در خرما وجود دارد بر خلاف میوه که غذائیت ندارد، باعث شده خرما از فاکهه بودن فاصله گرفته باشد.
2. ثمره به معنای میوه که شامل نخل نیز می شود که بیان شد در روایاتی که بستان در آنها وجود دارد، این معنا اراده شده است.
3. ثمره به معنای عام تر که شامل محصولاتی مانند مباطخ نیز باشد. ثمره در روایت علی بن یقطین به این معنای عام استعمال شده ولی این استعمال نیازمند تصریح است و از اطلاق ثمره، این معنای عام قابل برداشت نیست.

در نتیجه، اطلاق ثمره نمی تواند دلیل بر تجویز اکل تمام مواردی باشد که در روایت علی بن یقطین ذکر شده است. باید دقت داشت: در اینکه ثمره شامل زرع نمی شود، بحثی نیست و برای فقها نیز این مطلب روشن است. حتی مرحوم نراقی، معنای اصلی ثمره را معنای خاص دانسته است و با تمسک به روایت علی بن یقطین، معنای ثمره را در روایات اکل مارّه عام دانسته است. اما روایت علی بن یقطین شاهد بر عمومیت معنای کلمه ثمره به معنای موضوع له نیست و حتی اگر معنای حقیقی ثمره عام باشد، تعدّد وضع وجود دارد به این صورت که یک وضع آن، در مقابل مباطخ و زرع است.

در نتیجه، اکل مارّ از نخل و فواکه و سنبل جایز است ولی اکل از زرع به صورت مطلق مانند بطیخ جایز نیست.

## شروط جواز اکل

شرایط متعددی برای جواز اکل مارّه بیان شده که سریع این شرایط را مرور کرده، بحث را جمع بندی می کنیم. در شرایع به دو شرط اشاره شده است: اتفاقی بودن مرور و من غیر افساد.

### شرط نبودن عدم حمل در جواز اکل

به نظر می رسد عدم الحمل شرط برای اکل نیست. به این معنا که حمل کردن باعث نمی شود که اکل صورت گرفته حرام شود مثل آنکه مقداری از میوه را بخورد و مقداری دیگر را ببرد، حمل کردن مقداری از میوه ها باعث نمی شود میوه های خورده شده، حرام شود. پس دو حکم مختلف است که اکل فی الحال جایز است و حمل و اکل بعد الحمل جایز نیست. البته برخی «غرامه مثلیه» را اینگونه معنا کردند که در صورت حمل، باید غرامت میوه هایی که خورده است را نیز پرداخت کند اما این سخن صحیح نیست.

برخی اکل را به صورت مطلق جایز دانسته، بیان کردند: حتی در صورت حمل، حمل کردن محرّم است اما اکل جایز است.

اگر مراد آنان این باشد که اکل میوه ای که حمل کرده، جایز است دلیلی بر تجویز اکل ما یحمل وجود ندارد.

اگر مراد آنان این باشد که اکل میوه کنار باغ جایز است و حمل باعث حرمت این اکل نمی شود، این مطلب صحیح است.

در نتیجه، شرط حلیت اکل میوه کنار باغ، عدم حمل نیست و با حمل، این اکل حرام نمی شود.

شرایطی که برای جواز اکل طرح شده، این امور است:

1. مرور اتفاقی باشد و به قصد اکل ثمره نباشد.
2. مرور حلال باشد که در لابلای کلام مرحوم نراقی آمده و ما نیز آن را ذکر کردیم.
3. علم به کراهت مالک وجود نداشته باشد.
4. ظن به کراهت مالک وجود نداشته باشد.
5. افساد انجام نشود.
6. ثمره رسیده باشد (بلوغ الثمره)
7. ثمره بر درخت باشد و چیده نشده باشد.
8. اگر صاحب باغ مسلمان باشد، مرور کننده مسلمان باشد و اگر صاحب باغ مؤمن باشد، مرور کننده مؤمن باشد.

برخی از این شرایط بحث شده و جمع بندی آنها مطرح خواهد شد. این شرایط در کلام مرحوم آقای خویی و آقای حکیم مطرح شده است که اینان و همچنین صاحب جواهر، اتفاقی بودن را شرط نمی دانند. این بحث در بیع الثمار مطرح شده که می توان به آنجا رجوع کرد.

1. قرب الاسناد؛ ص: 80 [↑](#footnote-ref-1)
2. مباني منهاج الصالحين، ج‌8، ص: 254 [↑](#footnote-ref-2)
3. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص383.](http://lib.eshia.ir/10083/6/383/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [شرائع الإسلام، جعفر بن الحسن بن یحیی (المحقق الحلّی)، ج2، ص50.](http://lib.eshia.ir/71613/2/50/) [↑](#footnote-ref-5)
6. المختصر النافع؛ ج 1، ص: 131 و إذا مر الإنسان بثمرة النخل جاز له أن يأكل ما لم يضر أو يقصد.و لا يجوز أن يأخذ معه شيئا و في جواز ذلك في غير النخل من الزرع و الخضر تردد. [↑](#footnote-ref-6)
7. الرسائل العشر، ص: 331 الرخصة في الثمار من النخل، و غيره لا يقاس عليه، لأن الأصل حظر استعماله مال الغير. [↑](#footnote-ref-7)
8. نکته النهایه، ج 2، ص: 213 يتردد قوله في أن ذلك يختص بثمرة النخل أو سار في الفواكه و الزرع، قال في الحائريات: ذلك مختص بالنخل للإجماع. و هنا أجازه في الفواكه، و في كتابي الأخبار أجازه في الثمار كلها و الزروع. [↑](#footnote-ref-8)
9. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص93.](http://lib.eshia.ir/10083/7/93/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج6، ص385.](http://lib.eshia.ir/10083/6/385/) [↑](#footnote-ref-10)
11. منهاج الصالحين (للسيد محمد سعيد)، ج‌2، ص: 111 [↑](#footnote-ref-11)
12. فروشنده ای اطراف سه راه بازار بود و نزدیک مدرسه آقای گلپایگانی بود که بسیار شیرین بود و با دوچرخه نان جو می فروخت و به مادر زنش متلک می گفت. تکه کلام او این بود: نون جو نون جو نون جو ببرید مادر زناتون بخورند.

    به گونه ای نان جو را برای فروش تبلیغ می کرد، گویا مشتری ها الاغ هایی هستند که می خواهد جلوی آنها جو بریزد. [↑](#footnote-ref-12)
13. مستند الشیعه، ج 15، ص: 52 [↑](#footnote-ref-13)
14. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج7، ص92.](http://lib.eshia.ir/10083/7/92/) [↑](#footnote-ref-14)
15. النوادر؛ ص: 170 [↑](#footnote-ref-15)